

مستی مرمانان جشن تولد مختلط در مشهد به جنایت کشید

رقص مرگ با آهنگ شیطان!

در حالی که مهمانان تلاش می کردند دختر جوان را از چنگال او برهانند ناگهان دشنه‌ای در هوا چرخید و ...

سید خلیل سجاد پور - درگیری خونبار بین مهمانان جشن تولد مختلط در حالی با یک کشته و ۴ مجروح به پایان رسید که پسری پس از مصرف مشروبات الکلی قصد تعرض شیطانی به دختر جوانی را داشت!
به گزارش اختصاصی روزنامه خراسان، جوان ۲۶ ساله ای که پنجم بهمن ۱۳۷۵ بر تارک شناسنامه اش نقش بسته بود تا روز تولد او را در گذر زمان یادآوری کند، شب جمعه گذشته دوستانش را به مهمانی جشنی فراخواند تا در غیاب اعضای خانواده اش به رقص و شادمانی بپردازند. او مقدمات جشن تولد را با سفارش کیک سیاه رنگ آغاز کرد و با نصب بادکنک های مشکی، منزل را آراست و میزپذیری را با میوه و شیرینی تزئین کرد اما طولی نکشید که بطری های مشروبات الکلی هم در کنار تنقلات و بطری های دلستر و نوشابه خودنمایی کرد. حالا دیگر بلند گوهای رقص نور دار هم آهنگ های شیطانی و مستی می نواختند تا این که مهمانان یکی پس از دیگری قدم در خانه ای گذاشتند که بوی خون گرفته بود. عقربه های ساعت نیمه شب گذشته را به یاد آمد آگه می زدند که فضای مختلط جشن تولد با صدای موسیقی و عریده کشی های برخی مهمانانی در هم آمیخت که هنوز مشغول پاکبوی بودند و استکان های شراب را سر می کشیدند. در

این میان اما «محسن -گ» حالت مستی به خود گرفت و چنین وانمود کرد که دیگر حال طبیعی ندارد و از خود بی خود شده است! او در همین شرایط ناگهان دست دختر جوانی را گرفت تا او را به درون اتاق بکشاند اما برادر او به همراه حسن (میزبان) و برخی دیگر از مهمانان تلاش می کردند تا دختر جوان را از چنگال «محسن» برهانند! ولی او کنار در اتاق ایستاد و در حالی که دشنه ای را از غلاف کمر بیرون کشیده بود، در هوا چرخاند تا با ترساندن مهمانان، دختر را به درون اتاق ببرد. لحظاتی بعد همه چیز به هم ریخت و رقص مرگ با آهنگ شیطانی همراه شد به گونه ای که درگیری و حشمتناکی میان مهمانان رخ داد و تیغه های تبر و خنجر و دشنه خودنمایی کرد. «محسن» هم که با رفتارهای دلهره آورش دسته دشنه را محکم می فشرد ناگهان ضرباتی را بر پیکر افرادی فرود می آورد که مقابلش قرار می گرفتند به طوری که برخی از شاهدان عینی مدعی هستند که او برادرش «کاظم» را نیز با همین دشنه زخمی کرد اما در حالی که بسیاری از مهمانان جشن تولد خونین به همراه دو تن دیگر از مجروحان متواری شده بودند، در و دیوار و فرش های پذیرایی رنگ



دشنه ها و تبر کشف شده



یک کشته و ۸ زخمی در انفجار کپسول آتش نشانی بیمارستان یاسوج

توکلی- در طرح ارتقای امنیت اجتماعی پلیس در کرمان ۳باند سرقت به عنف متلاشی و ۱۸ سارق دستگیر شدند.

به گزارش خراسان، در بازدید خبرنگاران از دستاوردهای پلیس شهرستان کرمان، فرمانده انتظامی استان کرمان، بیان کرد: طرح ارتقای امنیت اجتماعی به مدت پنج روز توسط نیروهای انتظامی در کلانتری ها و پلیس های تخصصی و با هماهنگی مقام قضایی اجرا شد و این طرح دستاوردهای بسیار خوبی داشت. سردار عبدالرضا نظری، مهم ترین محور این طرح را دستگیری سارقان زورگیر ذکر کرد که در معابر از جوانان و مردم اخاذی و گشوی و اشیای قیمتی آنان را سرقت می کردند که با

خون گرفت. در این میان جوان ۳۰ساله ای که دشنه ای شبیه دشنه «محسن» لا به لای استخوان های قفسه سینه اش باقی مانده بود، از شدت درد به خود می پیچید، خون زیادی نیز از شانه زخمی اش بیرون می زد که میزبان و تعداد دیگری از مهمانان تصمیم گرفتند او و دو مجروح را به مرکز درمانی برسانند. دقایقی بعد در حالی که هنوز کیک سیاه جشن تولد در یخچال



منزل مانده و بوی مشروبات الکلی در فضای اتاق پراید پیچیده بود، راننده پراید از بولوار شهید فلاحی ۷به سمت بیمارستان طالقانی به راه افتاد. آن ها مجروحان را به اورژانس بیمارستان رساندند و خودشان در حالی از مرکز درمانی فرار کردند که کف پوش های صندلی عقب پراید پر از خون شده بود.

گزارش روزنامه خراسان حاکی است کادر



درمانی بیمارستان بلافاصله به سراغ مجروحان رفتند اما «علی-س» (مجروحی که دشنه در سینه اش باقی مانده بود) بر اثر شدت خون ریزی و عوارض ناشی از اصابت ضربات دشنه به ناحیه کتف و سینه جان سپرد. دقایقی بعد ماجرای قتل جوان ۳۰ساله به پلیس گزارش شد و بدین ترتیب سرهنگ احمد زمانی (رئیس کلانتری قاسم آباد) در همان ساعات اولیه بامداد به همراه گروهی از عوامل انتظامی به طرف بیمارستان حرکت کرد. آن ها با تایید ماجرای جنایت، بلافاصله موضوع را به قاضی دکتر صادق صفری (قاضی ویژه قتل عمد مشهد) اطلاع دادند. طولی نکشید که مقام قضایی نیز عازم بیمارستان طالقانی شد و بدین ترتیب تحقیقات پلیسی در حالی با دستورات محرمانه قاضی ویژه قتل عمد دامنه گسترده تری

یافت که گروهی تخصصی از کارآگاهان اداره جنایی پلیس آگاهی خراسان رضوی هم در مرکز درمانی حضور داشتند. مجروح این حادثه خونین که رقص مرگ با آهنگ شیطانی را رقم زده بود ابتدا سعی کرد با داستان سربازی های ساختگی حقیقت ماجرا را پنهان کند. او مدعی شد که اصلا هنگام درگیری مرگبار در میان مهمانان حضور نداشته است و با ناله های دردناک خود را یکی از قربانیان این ماجرای وحشتناک نشان می داد.

در همین حال قاضی دکتر صفری به همراه کارآگاهان اداره جنایی عازم بولوار شهید فلاحی در منطقه قاسم آباد شد و صحنه وقوع این درگیری مرگبار را از زیر دوربین نگاهش گذراند.

سارقان، موبایل های ۱۰ میلیونی را به ۴۰۰ هزار تومان می فروختند

تصریح کرد: سن ارتکاب جرم بسیار پایین آمده که دلایل خاص خودش را دارد و همین متهمان هم دارای سوابق متعدد مجرمانه هستند. در ادامه گفت وگویی کوتاه ما را با سارقانی که ابراز ندامت می کردند، می خوانید. سارق ۱۶ساله زورگیری که با تهدید چاقو، گشوی افراد را سرقت می کرد، اعتراف کرد که موبایل ۱۰ میلیون تومانی را به قیمت ۴۰۰ هزار تومان به یک مالخر با هویت معلوم می فروخته و او نیز موبایل ها را به افغانستان می فرستاده است.

سارق دیگری که ۱۷سال داشت، گفت: پس از برگشت از کانون اصلاح و تربیت کرمان، دوباره دست به سرقت موبایل زد.

فراخوان مناقصه عمومی یک مرحله ای

پروژه خط ۳ قطار شهری مشهد در نظر دارد **«خرید ۵۰تن انواع محصولات پروتئینی (گوشت گوساله، گوسفند و مرغ) جهت آشپزخانه پروژه خط ۳ قطار شهری مشهد»** را به فروشنده واجد شرایط واگذار نماید.

بدین منظور از فروشنده واجد شرایط دعوت بعمل می آید جهت دریافت اسناد مناقصه به آدرس:

مشهد، بلوار سجاد، نبش میلاد ۲، پلاک ۷۲، ستاد پروژه خط ۳ قطار شهری مشهد، مراجعه نمایند.

سایر شرایط:

۱- مدت اجرای کار: ۱۸۰ روز تقویمی

۲- مدارک لازم برای دریافت اسناد مناقصه: پروانه کسب و رزومه.

۳- تضمین شرکت در مناقصه فوق ۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۳/ریال می باشد.

الف- ضمانتنامه بانکی با مدت اعتبار حداقل سه ماه، صادره از سوی بانک ها یا از سوی مؤسسات اعتباری غیر بانکی دارای مجوز بانک مرکزی در وجه «قرارگاه سازندگی خاتم الانبیا (ص) - مؤسسه مهندسی رهاب»

ب- واریز نقدی به حساب شماره ۰۰۲۱۱۲۰۴۸۷۸۱۵۴۸۵۱۵ بانک سپه شعبه احمد آباد مشهد به نام:

«مؤسسه مهندسی رهاب»- پروژه خط ۳ قطار شهری مشهد "به شماره شبای: ۲۰۰۲-۷۸۱۱-۱۵۴۸-۰۰۰۵-۵۰۰۰-۱۰۰۱-IR

۴- محل بازگشایی پاکات: تهران - میدان آرژانتین - خیابان بخارست - انتهای کوچه ۱۴ غربی - پلاک ۳

۵- مناقصه گزار در رد یا قبول کلیه پیشنهادهای مختار است.

۶- مبلغ قرارداد در قالب صد در صد تهاتر یا ملک به فروشنده قابل پرداخت می باشد.

۷- آخرین مهلت دریافت اسناد مناقصه پایان وقت اداری (ساعت ۱۴) روز پنجشنبه ۱۳۷۱/۱۱/۱۴ می باشد.

در امتداد تاریکی

عاشق زخمی!

هنوز هم باورم نمی شود همسرم آن جوان غریبه را تشویق می کرد تا بیشتر مرا کتک بزند! با آن که حدود ۲ سال با یکدیگر و به صورت پنهانی از دواج کرده بودیم ولی او مرا جوانی معرفی کرد که ... به گزارش اختصاصی روزنامه خراسان، این هابخشی از اظهارات جوان ۲۵ساله ای است که به همراه یک زن و مرد جوان دیگر به اتهام نزاعی خونبار توسط افسران گشت پلیس به مقر انتظامی هدایت شده بود. او که با پیراهنی پار و سرو وضعی خون آلود مقابل مشاور و مدد کار اجتماعی کلانتری آبکوه مشهد نشسته بود، درباره ماجرای عجیب این نزاع خونبار گفت: بعد از آن که دیدلم گرفتیم و خدمت سربازی را به پایان رساندم، شغل مناسبی پیدانمی کردیم به همین دلیل هم وقتی شاگردی در یک فروشگاه پوشاک به من پیشنهاد شد با خوشحالی آن را پذیرفتم به طوری که حتی به دستمزد آن هم فکر نکردم. خلاصه به عنوان فروشنده در قسمت مردانه فروشگاه در حالی مشغول کار شدم که چند دختر و پسر دیگر هم در آن جاستخدام بودند و به کار فروشنده گئی می پرداختند. چند ماه بیشتر از این ماجرا نگذشته بود که حر کات و رفتار های محبت آمیز «عاطفه» توجهم را به خود جلب کرد. او هم از فروشنده گانی بود که قبل از من در آن جا کار می کرد و مورد احترام همه کارکنان فروشگاه بود چرا که قلبی مهربان داشت و با خوشرویی و گشاده رویی به دیگران برخورد می کرد. با آن که دختران دیگری هم در فروشگاه حضور داشتند اما من جذب شخصیت و ادب «عاطفه» شدم. طولی نکشید که به او دل باختیم و به قول معروف چنان عاشق شدم که چشمانم جز او کسی را نمی دید! ابتدا فکر می کردم «عاطفه» دختری مجرد است اما خیلی زود فهمیدم که او چند سال قبل از شوهرش طلاق گرفته و باتنها دختر توجوانش زندگی می کند! «عاطفه» ۱۴ سال از من بزرگ تر بود و دخترش هم ۱۲ سال داشت ولی من چنان شیفته ظاهر زیبا و مهربانی هایش شده بودم که هیچ گاه به این موضوعات نمی اندیشیدم و در افکار خودم فقط به از دواج با او فکر می کردم. حالا دیگر فقط به عشق «عاطفه» سر کار می رفتم و به عشق او زندگی می کردم. «عاطفه» هم که متوجه علاقه من به خودش شده بود بیشتر از گذشته به من محبت می کرد و با نگاه هایش قلبم را آتش می زد. بالاخره روزی دل به دریا زدم و به او پیشنهاد دادم که به طور موقت با هم از دواج کنیم تا بعد این رابطه را به طور رسمی و دائمی به ثبت برسانیم. «عاطفه» هم که گویی منتظر چنین پیشنهادی بود، بلافاصله پذیرفت و بدین ترتیب با جاری شدن خطبه عقد موقت، من برای او و «فرزانه» یک واحد آپارتمانی اجاره کردم. وقتی او و دخترش در آن منزل ساکن شدند من هم به طور پنهانی به آن جافت و آمد داشتم چرا که خانواده ام از این از دواج مطلع نبودند. از سوی دیگر هم نمی توانستم ماجرای از دواج با زنی مطلقه را که دختری ۱۳ساله دار، با خانواده ام در میان بگذارم ولی سعی می کردم با «فرزانه» هم رابطه خوبی داشته باشم و با او خوش رفتاری کنم که از من نفرت نداشته باشد. حدود ۲سال از از دواج پنهانی مامی گذشت تا این که چند روز قبل ناگهان «عاطفه» به منزل ما آمد و خودش را به عنوان همسر صیغه ای من به مادر معرفی کرد. بیچاره مادر ما شنیدن این موضوع به شدت ناراحت شد و آشک چهره اش را پاشدند. خواهر انم نیز از تعجب هاج و واج مانده بودند و خیره به من می نگریستند. حالا من نه می توانستم ماجرای از دواجم را انکار کنم و نه حرف های عاطفه را پذیریم! ولی سکوت من گویای همه چیز بود. همه اعضای خانواده ام آشک ریزان مرا سرزنش می کردند که آرزوهایشان را به باد داده ام. در این شرایط با عصبانیت نزد عاطفه باز گشتم و به او اعتراض کردم که چرا چنین کاری کرده است. او هم با خونسردی گفت: بالاخره باید روزی این موضوع را می فهمیدند! حالا هم به همراه مادر و خانواده ات به خواستگاری بیای تا به صورت دائمی با هم از دواج کنیم! خلاصه «عاطفه» در حالی به از دواج رسمی اصرار می کرد که من شرایط نامناسبی دیدم! از سوی دیگر هم آشک هاج غصه های مادر و خواهر انم به شدت آزار می داد. در همین حال او به من پیام داد که این رابطه پایان یافته و صیغه هم فسخ شده است. با دیدن این پیامک، بی درنگ به در منزل او رفتم تا با هم صحبت کنیم ولی در کمال تعجب «عاطفه» را دیدم که سوار خودروی یک پسر جوان غریبه شد و به راه افتادند. من هم که خشمگین شده بودم، او را تعقیب کردم. هنوز مسافت زیادی از محل سکونت «عاطفه» دور نشده بودم که آن پسر غریبه خودرو را متوقف کرد و «عاطفه» از صندلی عقب پیاده شد و در صندلی جلو نشست. دیگر نتوانستم تحمل کنم، از پشت فرمان بیرون آمدم و با آن راننده غریبه در گیر شدم. ولی آن چه بیشتر از همه چیز قلبم را شکست این بود که عاطفه فریاد می زد او مزاح من می شود! طوری که کتک بزن که دیگر مزاحمت برای دیگران را فراموش کند! من و او هم به کتک کاری پرداختیم اما ای کاش ... گزارش اختصاصی روزنامه خراسان حاکی است در پی اظهارات این جوان ۲۵ساله، پرونده ای در این باره تشکیل شد و با دستور سرهنگ ابراهیم خواجه پور رئیس کلانتری آبکوه، مورد رسیدگی قانونی و قضایی قرار گرفت.

ماجرای واقعی با همکاری پلیس پیشگیری خراسان رضوی